

ثبات منطقه‌ای و امنیت افغانستان در پرتو صلح

دموکراتیک کانتی

داکتر مهدی عارفی*

چکیده

بحران امنیتی جاری در افغانستان هر چند ریشه‌هایی در گذشته‌های دورتر نیز دارد، اما می‌توان مداخله ارتش شوروی و پی‌آمدهای بعدی آن را به‌عنوان منشأ بحران امنیتی جاری در افغانستان دانست که از آن زمان تا کنون افغانستان یک‌سره درگیر جهاد، جنگ‌های داخلی و بحران امنیتی بوده است. این، خود نشان‌دهنده ریشه‌های خارجی بحران امنیتی افغانستان است. در واقع پاکستان که امروزه مهم‌ترین عامل تداوم ناامنی افغانستان دانسته می‌شود، از زمان تهاجم ارتش شوروی و دوران ده‌ساله جهاد اسلام‌گرایان علیه حکومت کمونیستی افغانستان و نظامیان شوروی است که رویکرد خود را در قبال افغانستان از موضع تدافعی خواهان عدم تهاجم افغانستان به خود، به موضع تهاجمی مداخله‌جو و ناامن‌کننده افغانستان تغییر داده است. در سوی مقابل، آنچه باعث می‌شود بهانه در اختیار حکومت پاکستان قرار بگیرد و آن‌ها به این سیاست خویش در قبال افغانستان ادامه دهند، عدم به‌رسمیت شناختن خط دیورند توسط حکومت و بخش‌هایی از جامعه

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

مقدمه

افغانستان است. این مقاله به بررسی یکی از سازوکارهای مؤثر بر تغییر شرایط در روابط افغانستان و پاکستان می‌پردازد. پرسش مورد بررسی در این مقاله این است که «تثبیت و نهادینه‌شدن نظام دموکراسی در افغانستان، پاکستان و سایر کشورهای منطقه چه تأثیری بر ایجاد ثبات منطقه‌ای و امنیت داخلی در افغانستان در پی دارد؟» پاسخ ارائه‌شده این است که «ایجاد نظام دموکراسی و تثبیت نهادها و سازوکارهای مختلف آن از جمله احزاب، نهادهای مدنی، قانون‌مداری و انتخابات منجر به افزایش نقش مردم در حکومت‌داری و سیاست خارجی این کشورها، اتخاذ رفتار سیاست خارجی صلح‌جویانه‌تر از سوی این کشورها شده و ثبات منطقه‌ای و امنیت داخلی افغانستان را در پی خواهد شد.»

واژگان کلیدی: انتخابات، دموکراسی، صلح دموکراتیک، کانت، امنیت، ثبات منطقه‌ای.

اگر بخواهیم برای بحران امنیتی جاری در افغانستان زمان خاصی را به عنوان مبدأ و آغاز بحران مشخص کنیم، هر چند گزینه‌های مختلفی می‌توان بیان کرد، از جمله شکل‌گیری معمای سلطه جامعه بر حکومت در ابتدای پیدایش افغانستان به دست احمدشاه ابدالی، جنگ‌های سه‌گانه افغانستان و انگلیس، تهاجمات ایران به هرات، کودتای داودخان، کودتای کمونیستی و...، اما به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از وقایع مهم تاریخ این کشور، به میزان واقعه تهاجم ارتش شوروی به افغانستان باعث تغییر شرایط سیاسی و امنیتی در این کشور نشده است. میزان تأثیرگذاری این واقعه به اندازه‌ای است که حتی می‌توان گفت باعث تغییر در معادلات امنیتی منطقه‌ای از آن زمان تا کنون نیز شده است. تهاجم ارتش شوروی باعث گسترده‌شدن جنگ داخلی افغانستان میان اسلام‌گرایان و حکومت کمونیستی و گذار آن به جهاد اسلام‌گرایان علیه دشمن متجاوز خارجی شد که پی‌آمد آن این بود که بحران افغانستان را که تا آن زمان، در سطح داخلی (البته با دخالت محدود و مخفیانه برخی کشورهای همسایه) جریان داشت، رسماً به بحرانی منطقه‌ای تبدیل کند و پس از آن دخالت کشورهای

همسایه و قدرت‌های جهانی به صورت علنی و گسترده صورت گرفت. از این رو می‌توان سرمنشأ بحران امنیتی جاری در افغانستان را تهاجم ارتش شوروی به افغانستان و جهاد اسلام‌گرایان علیه حکومت کمونیستی افغانستان و سربازان ارتش شوروی دانست.

مهم‌ترین پی‌آمد تهاجم ارتش شوروی به افغانستان، تغییر رویکرد پاکستان در قبال افغانستان بود. تا قبل از تهاجم ارتش شوروی به افغانستان، موضع پاکستان در مقابل افغانستان، موضعی دفاعی بود. به بیان دیگر، روابط افغانستان و پاکستان قابل تقسیم به دو دوره کاملاً متفاوت از یکدیگر است. دوره نخست از تأسیس و پیدایش پاکستان در ۱۹۴۷ تا تهاجم ارتش شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹ که پاکستان در هراس از دست‌دادن سرزمین‌های موسوم به پشتونستان و اقدام افغانستان برای بازپس‌گرفتن آن‌ها بود. دوره دوم از تهاجم ارتش شوروی در ۱۹۷۹ تا کنون است که پاکستان از موضع دفاعی خارج شده و در حالت تهاجمی اقدام به مداخله‌جویی و ناامن‌سازی افغانستان می‌نماید، با این مبنا که افغانستان توان لازم برای انجام اقدامات عملی جهت بازپس‌گیری منطقه پشتونستان را که در دوران جهاد اسلام‌گرایان علیه حکومت کمونیستی افغانستان و نظامیان ارتش شوروی از دست داد، هیچ‌گاه باز به دست نی‌آورد. به بیان دیگر پاکستان بهترین حربه را برای دفاع از تمامیت ارضی خویش در مداخله‌جویی و ناامن‌سازی افغانستان دانسته است.

با ذکر این پس‌زمینه تاریخی در روابط افغانستان و پاکستان، به این مسأله گذر می‌کنیم که امروزه اکثریت قریب به اتفاق مردم در کشور افغانستان علاقه‌ای برای بحث و اقدام عملی راجع به مسأله پشتونستان ندارند. حتی می‌توان گفت حکومت افغانستان نیز به این عقلانیت رسیده است که دیگر نیازی به داشتن هدف بازپس‌گیری پشتونستان نیست. در واقع افغانستان در وضعیت و شرایطی از نظر توان نظامی، اقتصادی و سیاسی نیست که بتواند اقدام عملی راجع به مسأله پشتونستان نماید و مضاف بر آن اولویت‌های حکومت‌داری بسیار مهم‌تری وجود دارد.

با این وجود، اما باز هم شاهد وجود روابط غیردوستانه و حتی خصمانه میان دو کشور و

تداوم رفتار مداخله‌جویانه و سیاست ناامن‌سازی افغانستان از سوی حکومت پاکستان هستیم. در این مقاله سعی در تبیین چرایی تداوم این وضعیت در رابطه میان دو کشور هستیم و یکی از راه‌کارهای لازم و مفید برای تغییر وضعیت را نیز تثبیت دموکراسی در دو کشور و سایر کشورهای منطقه می‌دانیم. دموکراسی، به‌عنوان نماد قدرت و مشارکت مردم در امر سیاسی جامعه و دولت خویش، زمینه حضور آن‌ها را در سیاست‌گذاری فراهم نموده و آن‌ها نیز از آن‌جا که بیزار از دهه‌ها جنگ و بحران امنیتی و در تمنای صلح و آرامش هستند، رفتار سیاست خارجی دولت‌های خویش را به‌گونه‌ای سامان خواهند داد که روابط به‌سمت گذار از بحران امنیتی حرکت نماید.

پرسشی که این پژوهش در جست‌وجوی یافتن پاسخی برای آن است، این است که «تثبیت و نهادینه‌شدن نظام دموکراسی در افغانستان، پاکستان و سایر کشورهای منطقه چه تأثیری بر ایجاد امنیت داخلی در افغانستان و ثبات منطقه‌ای در پی دارد؟» پاسخ مورد بررسی نیز این است که «ایجاد نظام دموکراسی و تثبیت نهادها و سازوکارهای مختلف آن از جمله احزاب، نهادهای مدنی، قانون‌مداری و انتخابات، منجر به افزایش نقش مردم در حکومت‌داری و سیاست خارجی این کشورها، اتخاذ رفتار سیاست خارجی صلح‌جویانه‌تر از سوی این کشورها شده و ثبات منطقه‌ای و امنیت داخلی افغانستان را در پی خواهد شد».

۱. کانت و صلح دموکراتیک

«با توجه به این‌که حکومت‌های لیبرال‌دموکراتیک طی ۲۰۰ سال گذشته با هم ننجنگیده‌اند، این انگاره که دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند تقویت شده است» (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۲۸). تئوری صلح دموکراتیک که از اندیشه‌های امانوئل کانت فیلسوف برجسته آلمانی سرچشمه گرفته، با ارائه دو تبیین «ساختاری» و «هنجاری»، ایجاد و گسترش نظام‌های دموکراتیک در کشورها و مناطق مختلف جهان را، یکی از عوامل و یا سازوکارهای جلوگیری از جنگ و بحران‌های امنیتی، و ایجاد صلح جهانی می‌داند. این تئوری که در دسته تئوری‌های خوش‌بینانه و آرمان‌گرایانه رشته روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد، به بررسی رابطه میان دو

متغیر «ماهیت نظام سیاسی» و «رفتار سیاست خارجی» دولت‌ها می‌پردازد، و اعتقاد بر این است که وجود نظام سیاسی دموکراسی در یک کشور، رفتار سیاست خارجی آن کشور را صلح‌جویانه‌تر خواهد کرد.

تبیین هنجاری یا فرهنگی تأکید می‌کند که فرهنگ سیاسی دموکراتیک که مبتنی بر چانه‌زنی، مذاکره و سازش در سیاست داخلی است، آن سازوکارها را به روابط خارجی خود نیز بسط می‌دهند. در واقع در دموکراسی‌ها، همان‌گونه که مردم در مسائل داخلی خود با استفاده از گفت‌وگو و تفاهم به حل مسائل مختلف جامعه می‌پردازند، در روابط خارجی با سایر کشورها نیز به‌جای آن‌که به سمت درگیری رفته و به نزاع برخیزند، از راه دیپلماسی به حل و فصل مشکلات و معضلات خواهند پرداخت. به بیان دیگر، تعامل، همکاری و روابط حسنه، به‌عنوان هنجاری عمومی از سطح داخلی جامعه، به رفتار خارجی جوامع سرایت خواهد یافت. تبیین ساختاری این تئوری بیان می‌دارد که در نظام‌های دموکراتیک و مردم‌سالار، پروسه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری به‌نحوی است که برآیند آن که در رفتار سیاست خارجی دولت‌ها نمود خواهد یافت، به سمت دوری از درگیری و کشمکش حرکت خواهد نمود. اصولاً در نظام‌های دموکراتیک، ساختار تصمیم‌گیری به‌نحوی است که افراد، مستقلانه و مستبدانه توان و اجازه‌ی تصمیم‌گیری نداشته و سیستم اقدام به طراحی و اجرای سیاست‌ها خواهد نمود. به این معنا که محدودیت‌ها در قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری توانایی حکومت‌ها را برای مبادرت به جنگ مهار می‌کند (Lepgold and Nincie, 2001: 113).

نقدهایی نیز بر این تئوری وارد شده است. مهم‌ترین نقد نیز این است که کشورهای دموکراتیک تنها با یک‌دیگر نجنبیده‌اند و نمونه‌های فراوانی از جنگ میان کشورهای دموکراتیک با کشورهای غیردموکراتیک صورت گرفته است. «پس نمی‌توان گفت که دموکراسی‌ها لزوماً صلح‌طلب‌اند، بلکه می‌توانند در میان خودشان به یک "منطقه صلح" شکل دهند. فرض نظریه صلح دموکراتیک این است که این منطقه می‌تواند گسترش یابد» (Doyle, 1986). این نقد، هر چند نقد جدی و اصولی می‌باشد، اما به هسته سخت این برنامه پژوهشی و به آموزه اصلی آن خللی وارد نمی‌آورد. چرا که این تئوری در صدد ایجاد «مناطق

صلح» از طریق گسترش نظام دموکراسی در کشورهای هرچه بیشتری در مناطق مختلف نظام بین‌الملل و تسری آن به تمام نظام است. از قضا این نقد که دموکراسی‌ها میان خود نجنگیده‌اند، به یاری این تئوری می‌آید و به قوت استدلال پیرامون «منطقه صلح دموکراتیک» یاری می‌رساند. به‌طور خلاصه این‌گونه می‌تواند گفت که رشته روابط بین‌الملل در کلیت خویش، و تئوری‌های آن در پی پاسخ به چرایی وقوع جنگ میان دولت‌ها ایجاد شده‌اند و تئوری صلح دموکراتیک نیز در پی پاسخ به چرایی وقوع جنگ و بحران‌های امنیتی میان دولت‌ها، ایجاد نظام سیاسی دموکراسی در داخل کشورها، که به ایجاد منطقه صلح میان چند کشور منجر می‌شود را سازوکاری برای خلاصی بشر از این پدیده مذموم می‌داند. می‌توان از اتحادیه اروپا به‌عنوان شاخص‌ترین منطقه صلح شکل‌گرفته نام برد که کشورهای این منطقه با وجود آن‌که تراژیک‌ترین جنگ‌های تاریخ بشر را میان خود شکل دادند، اما پس از آن‌که درمانده از جنگ و در تمنای صلح ابدی بودند، با ایجاد دموکراسی در کشورهای خویش، و تثبیت سازوکارها و نهادهای مربوطه نه تنها از وقوع جنگ دیگری میان خود جلوگیری کرده‌اند، بلکه باثبات‌ترین همگرایی منطقه‌ای را نیز در قالب اتحادیه اروپا شکل داده‌اند. روابط میان کشورهای عضو اتحادیه اروپا امروزه از روابط اقتصادی، که مبنای برقراری روابط در نظر گرفته می‌شود، گذر کرده و به روابط نزدیک سیاسی و حتی استراتژیک و امنیتی رسیده است. مدت‌هاست که بحث بر سر سیاست خارجی و امنیتی مشترک در اتحادیه اروپا وجود دارد. سایر مناطق صلح ایجادشده در نظام بین‌الملل نیز مناطقی چون ایالات متحده و همسایگانش، شرق آسیا و جنوب شرقی آسیا است.

کانت «صلح دموکراتیک» و ایجاد «منطقه صلح» و تسری و گسترش آن را، مرحله‌ای گذرا در راه دستیابی به هدفی والاتر در نظر داشت. هدف والاتر مدّ نظر کانت ایجاد «صلح ابدی» است، که از طریق گسترش منطقه صلح به تمام مناطق مختلف نظام بین‌الملل آن را ممکن می‌دانست. «در میان اصول کانتی صلح ابدی، می‌توان به این موارد اشاره کرد: معاهدات بین‌المللی صلح نباید مفادی را داشته باشند که تدارک‌دهنده جنگ‌های آتی باشند، دولت‌ها نباید بر دولت‌های دیگر دست‌اندازی کنند، تمامی ارتش‌های دائمی یا «Standing Armies»

باید ملغی شوند، دولت‌ها و ملت‌های‌شان نباید از بابت جنگ زیر بار بدهی رفته و مقروض شوند، در ارتباط با دو اصل پیشین، دولت‌ها باید از دخالت نظامی در امور دولت‌های دیگر اجتناب ورزند و سرانجام این‌که جنگ را باید شرافتمندانه به پیش برد. استدلال کانتی در این زمینه بر این پایه استوار است که، همان‌گونه که انسان‌ها با دوری‌جستن از حالت طبیعی و تقبل فرمان‌بری از حکومت‌های‌شان، به هم‌زیستی در قالب باهم‌آد اجتماعی روی آوردند، دولت‌ها نیز در سرانجام تکاملی خود در ورای جنگ به صلح روی خواهند آورد. برای نیل به این هدف غایی، کانت استدلال می‌کند که نظام‌های سیاسی باید، در وهله نخست، به جمهوری تکامل پیدا کنند، چرا که تفکیک قوا در دولت‌هایی از این دست، از احتمال بروز جنگ خواهد کاست. پس از این مرحله، به باور کانتی، جمهوری‌ها باید با هم‌پیمانی در قالب اتحاد‌های چندجانبه (League)، به پیروزی از یک سلسله قواعد و قوانین مشترک گردن نهند. از این گذشته، کانت بر اهمیت آن‌چه «مهمان‌نوازی جهان‌شمول» (Universal Hospitality) می‌نامد انگشت گذاشته، و از این مفهوم تعریفی به دست می‌دهد که بر اساس آن، شهروندان یک کشور شهروندان کشورهای دیگر را به دیده «دشمن» ننگریسته و به آن‌ها احترام می‌گذارند. به عبارت دیگر، منظور از «مهمان‌نوازی جهان‌شمول» کانتی، همانا احترام متقابل شهروندی در چارچوب اتحاد فدراتیو جمهوری‌های هم‌سو و هم‌ذات و هم‌پیمان است. با پیروی کامل از این اصول است که صلح جهانی و ابدی کانتی در تاریخ سرانجام خواهد پذیرفت. و بر اساس همین باور فلسفی بود که دو تجربه قرن بیستمی جنگ جهانی اول و دوم، به ترتیب به تشکیل دو مجمع جهانی، یعنی جامعه ملل یا سازمان مجمع اتفاق ملل در ۱۹۲۰، و دیگری تحت عنوان سازمان ملل متحد در ۱۹۴۵ منجر شد» (پرهام، ۲۰۱۵: ۵). اصول شش‌گانه کانت برای ایجاد صلح ابدی از این قرارند: ۱. هیچ معاهده صلحی که راه‌گریزی ضمنی برای جنگ آینده باقی بگذارد، نباید معتبر شمرده شود؛ ۲. هیچ ملتی اعم از گسترده یا کوچک، استقلالش را توسط ملتی دیگر به ارث، مبادله، خریداری، یا هدیه به دست نیاورده است؛ ۳. ارتش‌های آماده (Miles Perpetuus) باید به تدریج از بین بروند. در جریان روابط خارجی ملت، نباید به هیچ‌گونه قرض ملی تن در داد؛ ۴. هیچ ملتی نباید به

زور در قانون اساسی و دولت-ملت دیگری دخالت کند. هیچ ملتی که در حال جنگ با ملت دیگری است نباید اجازه ارتکاب اعمال جنگی را بدهد که برقراری اعتماد متقابل را در دوره صلح محتمل آینده، غیرممکن کند. مانند استفاده از آدم‌کشان (Percussores)، زهردهندگان (Venefici)، نقض پیمان تسلیم، تشویق افراد ملت مقابل به خیانت (Perdurellio) و مانند این‌ها (کانت، ۲۰۱۵: ۸-۱۰).

۲. تأمین امنیت، اولویت نخست حکومت‌داری در افغانستان

حکومت‌داری به‌مثابه تصمیمات و اقدامات دولت راجع به امر سیاسی در دو عرصه داخلی و خارجی جریان می‌یابد. در عرصه داخلی مهم‌ترین کارویژه دولت، «تأمین رفاه» است و در عرصه روابط خارجی تلاش‌ها و اقدامات دولت باید معطوف به تأمین «منافع ملی» شود. در دوره‌های گذشته، اولویت با عرصه داخلی و تأمین رفاه بوده است. علت این امر نیز آن بود است که روابط خارجی، ترانزیت، مسافرت و رفت‌وآمد کالا و مسافر به‌شیوه کنونی رایج و سهل و گسترده نبوده است. در دوران کنونی اما از آن‌جا که تکنولوژی جابه‌جایی و ترانزیت مسافر و کالا را سهل و ساده نموده است، و دولت‌ها و جوامع به سادگی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، اولویت با عرصه روابط خارجی و تأمین منافع ملی است. علت این امر این است که در شرایط کنونی، هر یک از جوامع و دولت‌ها با استفاده از مزیت نسبی‌ای که در تولید کالا یا کالاهای خاصی دارند، به تولید انبوه آن کالا اقدام نموده و با استفاده از درآمدهای ناشی از صادرات آن‌ها اقدام به واردات و تأمین کالاهای مورد نیاز خویش می‌نمایند. به این ترتیب است که دولت‌ها توجه خاص و فزاینده‌ای به روابط خارجی خویش می‌نمایند.

گذشته از این، نکته بسیار مهم این است که وظایف حکومت در هر دو عرصه داخلی و خارجی، از منظری دیگر به ابعاد مختلف تأمین امنیت، رشد اقتصادی، ثبات سیاسی، ایجاد سرمایه‌های اجتماعی و ... قابل تقسیم است. پر واضح است که از میان ابعاد مذکور، تأمین امنیت، اولویت نخست و اساسی حکومت‌داری در هر زمان و در هر مکانی و برای هر

جامعه‌ای بوده است. در صورت فقدان امنیت، دیگر انگیزه و ظرفیتی برای پرداختن به سایر ابعاد حکومت‌داری باقی نمی‌ماند. «اولویت‌بندی همیشه با توجه به میزان خطری که یک کشور را از نظر بقای فیزیکی و بقای هویتی تهدید می‌کند، شکل می‌گیرد» (دهشیار، ۱۳۹۱). به بیان دیگر، ممکن است که در منطقه خاصی، با توجه به فقدان تهدید امنیتی اولویت حکومت‌داری از «تأمین امنیت» با ابزار نظامی به امور دیگری از جمله «رشد اقتصادی» و «رفاه اجتماعی» تغییر یابد. اما در شرایطی که گروه‌های معارض شبه‌نظامی عملاً در جغرافیای افغانستان حضور داشته و اقدام به فعالیت‌های تخریبی خویش و ناامن ساختن کشور می‌نمایند «باید پرسید آیا اولویت نخست حکومت‌داری در افغانستان، «تأمین امنیت» و معضل اصلی بر سر راه تأمین امنیت، فعالیت‌ها و اقدامات گروه طالبان نیستند؟ پرواضح است که افغانستان در شرایط کنونی می‌بایست اولویت نخست حکومت‌داری خود را «تأمین امنیت داخلی» برگزیند. حکومت افغانستان نیز در دوران جدید پس از ۲۰۰۱، و به خصوص در دوره جدید ریاست جمهوری توجه ویژه‌ای به این نیاز حیاتی در هر جامعه‌ای نموده است. به نظر می‌رسد آقای اشرف غنی برنامه‌های خوب و یا حداقل ایده‌های مناسبی برای تغییر شرایط کشور در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ترانزیتی و ... در نظر داشته باشد، اما نکته مهم و اساسی این است که تمام این برنامه‌ها و ایده‌ها بدون وجود حداقلی از امنیت در افغانستان، قابل اجرا و پیش‌برد نخواهد بود. آقای اشرف غنی نیز دقیقاً برای پاسخ‌گویی به همین نیاز اساسی جامعه، و اولویت نخست حکومت‌داری در افغانستان، یعنی امنیت است که عمده توجه و بیشترین ظرفیت برنامه‌های خویش در روزهای پشت سر گذاشته شده را مذاکرات صلح با طالبان قرار داده است» (عارفی، ۱۳۹۴).

۳. ریشه‌های خارجی و منطقه‌ای بحران امنیت در افغانستان

در دوران جنگ سرد، زمانی که تحولات دهه ۱۹۷۰ باعث شده بود رقابت میان دو بر قدرت به اوج خویش برسد، شاهد تهاجم نظامیان ارتش سرخ به افغانستان بودیم. تهاجمی که نه تنها آغازی بر فروپاشی نهایی اتحاد جماهیر شوروی بود، بلکه منافع هنگفتی را برای

برخی دولت‌های دیگر به همراه داشت. پاکستان در پرتو یک دهه جهاد اسلام‌گرایان علیه شوروی، به منافع هنگفت مالی دست یافت و از همان زمان بود که به کشوری «دلال» در سیاست بین‌الملل شناخته شده است. ایالات متحده نیز از افغانستان، ویتنام دیگری برای رقیب خویش ساخت و موجبات گرفتاری آن کشور در چنگال چریک‌های افغانستانی و خروج همراه با سرافکنندگی نظامیان آن را فراهم ساخت.

پس از پایان جهاد و خروج نظامیان شوروی از افغانستان، گروه‌های مختلف جهادی و احزاب سیاسی که در جهاد و پیروزی بر ارتش سرخ، خود را دارای نقش و سهم می‌دانستند، بر سر دستیابی به قدرت و حکومت به توافق نرسیده و با یکدیگر به منازعه برخاستند. اجلاس احزاب هفت‌گانه در پیشاور در نهایت تحولات را به جایی رساند که آقای برهان‌الدین ربانی بر رأس قدرت قرار گرفت. ربانی تاجیک و دری‌زبان، متحد ایران به شمار می‌رفت. زمانی که آقای ربانی از واگذاری قدرت پس از موعد مشخص شده خودداری ورزید، عملاً حکومت افغانستان را در اختیار گرفت، عربستان و پاکستان تلاش نمودند با حمایت از حکمتیار برای سرنگونی وی اقدام نمایند، اما راه به جایی نبردند. در این شرایط، عربستان و پاکستان خود را بازنده تحولات سیاسی افغانستان مشاهده کردند و زحمات خود را در طول یک دهه جهاد افغانستان علیه شوروی یک‌سره بر باد رفته دیدند. پاکستان که تا قبل از تهاجم شوروی به افغانستان، نسبت به این کشور، موضع دفاعی داشت و تلاش می‌نمود مانع از اقدامات تهاجمی افغانستان برای بازپس‌گیری سرزمین‌های مورد ادعای خود در منطقه پشتونستان شود، دقیقاً در همین دوران است که نسبت به تحولات افغانستان تغییر رویکرد داده و اقدام به اتخاذ رویکرد تهاجمی نسبت به تحولات این کشور نموده و با ایجاد ناامنی و آشوب در این کشور، تلاش دارد مانع از ایجاد ثبات و آرامش و کسب قدرت در این کشور شده، تا مبادا نسبت به ادعاهای ارضی خود در داخل پاکستان، اقدامات عملی‌ای را به منصه ظهور رساند.

هم‌زمان با تهاجم ارتش سرخ به افغانستان، تحول بسیار مهم دیگری نیز در منطقه رخ می‌دهد که بسیاری از تحولات سیاسی خاورمیانه را از آن روز تا کنون، تحت تأثیر خود قرار

داده است: انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹. «انقلاب اسلامی در ایران صرفاً یک واقعه داخلی نبود که منجر به تغییر نظام سیاسی در آن کشور شد. این رویداد در حقیقت زلزله‌ای سیاسی بود که در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی منطقه خاورمیانه و حتی فراتر از آن در کل جهان تأثیر گذاشت» (الزویری، ۲۰۱۲). انقلابیون ایران، دو هدف عمده را در خارج از مرزهای خود تعقیب نموده‌اند: ۱. ترویج ایدئولوژی شیعیزم و تلاش برای تبدیل ایران به ام‌القری جهان اسلام؛ ۲. صدور آموزه‌های انقلابی و استقلال طلبانه خود به دیگر کشورهای منطقه و حتی فرامنطقه. موفقیت احتمالی ایران در هر دو هدف یادشده، خارج از دایره منافع عربستان قرار داشت؛ ترویج شیعیزم، باعث افزایش نفوذ ایران خواهد شد که با توجه به نسبی بودن قدرت، بالطبع کاهش نفوذ عربستان را در پی داشت. صدور آموزه‌های انقلابی نیز ممکن بود باعث سرایت آن به این کشور و سرنگونی حکومت پادشاهی عربستان شود. این چنین است که پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران، و موفقیت‌های ابتدایی انقلابیون این کشور در ترویج ایدئولوژی شیعیزم از یک سو و آموزه‌های انقلابی از سوی دیگر، زمانی که با بر سرکار آمدن آقای ربانی در افغانستان همراه شد، خلأ امنیتی فاحشی را برای عربستان در افغانستان به وجود آورد. از سوی دیگر، پاکستان نیز تهدید مستقیم نظامی از سوی هند را در سراسر تاریخ پیدایش و تأسیس خود احساس می‌کند و تلاش می‌کند با ایجاد دولتی هم‌سو و حتی دولتی دست‌نشانده در افغانستان، خلأ امنیتی خود نسبت به هند را پر کند.

عربستان و پاکستان، این چنین منافع خود را در یک راستا دیدند. هر دو دولت، بر سرکار آمدن آقای ربانی و ایجاد حکومت توسط او را برخلاف منافع خود دانسته و خلأ امنیتی مهمی را در مقابل خود احساس نمودند. این چنین بود که پس از ناکامی تلاش‌های صورت‌گرفته برای سرنگون کردن ربانی توسط حکمتیار، اقدام به ایجاد گروه طالبان و تلاش برای به قدرت رساندن این گروه در افغانستان نمودند. طالبان با حمایت مالی عربستان و اقدامات عملی پاکستان ایجاد شد و فلسفه وجودی خود را، «پرکردن خلأ امنیتی در افغانستان» برای این دو کشور در مقابل نفوذ ایران تعریف نمود.

با بیان این مطالب، این نتیجه‌گیری ساده است که عربستان و پاکستان برای تغییر شرایط سیاسی داخلی افغانستان که به‌گمان آن‌ها در راستای منافع ایران جریان داشت، گروه طالبان را به وجود آوردند و اکنون نیز وجود و فعالیت گروه طالبان را در افغانستان در راستای منافع مهم (و حتی برای پاکستان، منافع حیاتی) خود می‌دانند. از این‌رو حذف این گروه از صحنه تحولات سیاسی افغانستان را، برابر با ازدست‌دادن منافع مهم و حیاتی خود قلمداد نمایند. بر همین اساس است که با میزان فراوانی از قاطعیت، می‌توان گفت که یکی از عوامل ظهور دگرباره طالبان پس از عقب‌نشینی آن‌ها در پی تهاجم نیروهای ائتلاف در ۲۰۰۱، و ناتوانی حکومت افغانستان از حذف و یا حداقل شکست این گروه، حمایت‌های بی‌دریغ عربستان-پاکستان در طی تمامی سال‌های پس از ۲۰۰۱ بوده است.

عامل مهم ایجاد تنش و بی‌ثباتی منطقه، منافع متعارض کشورهای منطقه به‌خصوص قدرت‌های برتر منطقه هستند که در تلاش برای برتری در منطقه بوده و یکی از سازوکارهای آن، مداخله‌جویی در کشورهای ضعیف‌تر منطقه است. «افغان‌ها علی‌رغم پیروزی در میدان جنگ [های مختلف]، در اسارت سرنوشتی که تاریخ و جغرافیا نصیب آن‌ها کرده است، قادر نبوده‌اند تا پیروزی‌های‌شان را به آخر برسانند.» (طنین، ۱۳۸۴: ۷-۸). در واقع قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در طول تاریخ به این سرزمین به مثابه ابزاری برای دست‌یابی به منافع خویش نگریده‌اند. «ممکن است جغرافیا سرنوشت محسوب نشود، اما جغرافیا مسیر تاریخ افغانستان را در طول میلیون‌ها سال به عنوان راه رسیدن به مقصد برای حمله‌کنندگان که از سمت ایران و آسیای مرکزی بیرون می‌آیند و به سوی هند پیش می‌روند، به وجود آورده است» (Barfield, 2010: 10). نکته مهم در مورد افغانستان، وجود عاملی است که اجازه دخالت خارجی در مسائل سیاسی و امنیتی داخلی خود را تسهیل می‌کند. این عامل چندپاره بودن قومی و مذهبی جامعه افغانستان است. گروه‌های مختلف جمعیتی در افغانستان در یک روند تسلسلی و دیالکتیکی، هم اختلافاتی در دورن جامعه افغانستان با یک‌دیگر دارند، و هم از سوی کشورهای منطقه‌ای دارای اهداف و منافع متعارض تقویت می‌شوند.

علت این‌که تعداد سفرها میان مقامات افغانستان و پاکستان در سال‌های پس از ۲۰۰۱ فراوان

بوده و موضوع بحث هم تنها یک موضوع و آن هم ایجاد صلح در افغانستان بوده است، ریشه در این باور عمیق دولت و ملت افغانستان دارد که پاکستان را عامل اصلی بی‌ثباتی، ناآرامی و بحران جاری در کشور می‌دانند. البته پاکستان تنها بازیگر خارجی مداخله‌جو در بحران امنیتی افغانستان نیست. عربستان در کنار پاکستان قرار دارد و حمایت مالی اقدامات پاکستان را تأمین می‌کند. در سوی مقابل نیز محور ایران- هند قرار دارد که با استفاده از زمینه‌های در دست‌داشته خویش اقدام به نفوذ و بازیگری در صحنه تحولات افغانستان می‌نمایند. دو محور پاکستان- عربستان و ایران- هند بازیگران منطقه‌ای دیگری نیز در کنار خود دارند. نکته منفی این است که هرگونه اقدام و فعالیت از سوی یکی از این دو محور با سوءبرداشت محور مقابل مواجه شده و باعث واکنش آن‌ها می‌شود. این‌گونه است که افغانستان برای دهه‌های متمادی تبدیل به عرصه‌ای برای رقابت نیابتی قدرت‌های منطقه‌ای شده است.

۴. امنیت افغانستان و ثبات منطقه‌ای در پرتو تثبیت دموکراسی در افغانستان و کشورهای همسایه

بر مبنای آموزه‌های تئوری «صلح دموکراتیک»، دموکراسی‌ها و مردم‌سالاری‌ها به‌ندرت با یک‌دیگر می‌جنگند و تلاش دارند تا معضلات و مشکلات خود را با گفت‌وگو و دیپلماسی حل نمایند. علت بنیادی این نکته، هزینه فراوان جنگ است، به‌خصوص این که مردمی که در نظام‌های دموکراتیک زمام امور را در دست می‌گیرند، به این نکته واقف هستند که هزینه جنگ را باید از جیب خود و از طریق افزایش مالیات‌های پرداختی به دولت بپردازند. گذشته از هزینه‌های فراوان جنگ در ابعاد مختلف مادی، تسلیحاتی، انسانی، روانی و... مزایای فراوان و دست‌آوردهای مثبت دیپلماسی باعث این می‌شود که دموکراسی‌ها با یک‌دیگر نجنگند.

نخستین پیش‌شرط مورد نظر کانت برای ایجاد صلح دموکراتیک و منطقه صلح، تغییر نظام سیاسی کشورها به «جمهوری» است. «یگانه قانون اساسی که از فکر یک قرارداد اصیل برمی‌آید، قانونی که همه قانون‌گذاری‌های برحق (Rechtlich) یک ملت باید بر آن

استوار باشد، قانون جمهوری است. زیرا با اصول آزادی اعضای یک جامعه (به‌عنوان افراد بشر) مطابقت دارد، در ثانی با اصول وابستگی هر فرد به یک منبع قانون‌گذاری تک و مشترک تطابق دارد و سوم این‌که، با قانون برابری همه آنان به‌عنوان شهروند منافاتی ندارد. پس تا جایی که به مسأله حق برمی‌گردد، جمهوریت بنیاد اصیل همه صور قوانین اساسی مدنی است» (کانت، ۲۰۱۵: ۱۴-۱۳). بر این اساس در راستای حرکت به سمت ایجاد نظام جمهوری، حرکت‌های مهمی در افغانستان و کشورهای همسایه رخ داده است. ایجاد نظام جمهوری در افغانستان پس از سقوط طالبان، برگزاری چندین دوره انتخابات پارلمانی و ریاست‌جمهوری، و در نهایت نخستین واگذاری مسالمت‌آمیز قدرت و حکومت در موعد مقرر به رئیس‌جمهور بعدی اقدامات مثبت رخ داده در افغانستان است. در پاکستان نیز نظام جمهوری از بدو تأسیس و پیدایش این کشور ایجاد شده بود و چنانچه که قبلاً نیز بیان شد، مهم‌ترین معضل سیاسی در این کشور، بی‌ثباتی سیاسی، کودتاهای متعدد نظامیان و عدم ختم دوره قانونی حتی یکی از رؤسای جمهور پیشین، که در نهایت با ختم دوره قانونی ریاست جمهوری «آصف‌علی زرداری» و روی کار آمدن «نواز شریف» در انتخابات اخیر، حرکت مثبتی به سمت ایجاد ثبات سیاسی و تثبیت پایه‌های جمهوریت در این کشور قابل مشاهده است.

تحولات مختلف دموکراتیکی در کشورهای منطقه رخ داده‌است که باعث می‌شود به شکل‌گیری «منطقه صلح دموکراتیک» در محیط منطقه‌ای افغانستان خوش‌بین باشیم. مهم‌تر از همه انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان بود. بدون شک انتخابات ۲۰۱۴ ریاست‌جمهوری افغانستان نقطه عطفی در تاریخ تحولات این کشور خواهد بود. علاوه بر این، اتفاقات مثبت دیگر، انتخابات اخیر دو کشور همسایه افغانستان یعنی پاکستان و ایران می‌باشد. همسایه شرقی ما پاکستان، برای نخستین‌بار در طول تاریخ خود شاهد ختم دوره قانونی و مشخص‌شده حکومت و برگزاری انتخابات بود. آن‌چیزی که به انتخابات سال گذشته پاکستان وجهه مثبت‌تری بخشید، کامیابی کاندیدای غیر نظامی و طرفدار دموکراسی بود؛ مضاف بر این‌که دیکتاتور و کودتاگر نظامی، پرویز مشرف نه تنها موفق به شرکت در انتخابات نشد

بلکه به اتهام اقداماتی که در دوران حکومت خویش انجام داده بود، مورد بازداشت خانگی قرار گرفت و مورد رسیدگی قانونی به اتهامات خویش در محکمه قرار گرفت.

همسایه غربی ما، ایران نیز بعد از ۸ سال حکومت رئیس‌جمهوری محافظه‌کار و رادیکال، شاهد بر سر کار آمدن فردی بود که ایجاد روابط حسنه با کشورهای منطقه و جهان را در محور حکومت‌داری و اساس سیاست خارجی خود قرار داده است. مجموعه تحولات و رفتارهای سیاست خارجی ایران بعد از به قدرت رسیدن رئیس‌جمهور روحانی، همه حکایت از اراده مصمم حکومت تازه ایران برای تنش‌زدایی و روابط حسنه و مثبت با جهان و منطقه دارد.

نظام‌های دموکراتیک و مردم‌سالار دارای ویژگی‌های مثبتی از این قبیل هستند که: تلاش برای ایجاد و افزایش دوستی و همکاری میان ملل و دول دارند. قاعده بازی را بر اساس قاعده برد-برد تعریف می‌نمایند. از ابزارهایی مانند دیپلماسی، گفت‌وگو و مکانیسم‌های اقتصادمحور در بازی‌ها و تعاملات استفاده می‌نمایند و تلاش نمی‌نمایند که از ابزارهایی مانند تروریسم و مواد مخدر علیه یک‌دیگر استفاده نمایند. تلاش دارند که منافع مشترکی برای یک‌دیگر تعریف نموده، اختلافات و عواملی را که مانع از همکاری نهاد و با مبنای قرارداد اشتراکات و عوامل هم‌گرا به برقراری روابط حسنه و دوستانه با دولت‌های مختلف اقدام نمایند.

پس از واگذاری قانونی حکومت در موعد مقرر که برای نخستین بار در تاریخ افغانستان از رئیس‌جمهور پیشین به فرد منتخب بعدی رخ داد، و در صورت تثبیت دموکراسی در افغانستان، می‌توان به ایجاد «منطقه صلح دموکراتیک» در محیط پیرامونی کشور خوش‌بین بود. یکی از آموزه‌هایی که کانت بر آن تأکید دارد، تلاش برای تسری دموکراسی از مناطق مبدأ به سایر کشورها و مناطق، و گسترش منطقه صلح دموکراتیک است.

بعد از تثبیت نظام دموکراسی و نهادها و سازوکارهای مختلف آن در کشورهای منطقه، که می‌تواند منجر به اراده دولت‌های ملی این کشورها برای حل و رفع بحران موجود

شود، گام عملی و شرط بعدی مورد نیاز برای ایجاد منطقه صلح، انعقاد پیمان‌های لازم میان کشورهای درگیر در یک بحران امنیتی است. در واقع «صلح بدون وجود قراردادی مابین ملت‌ها نه آغاز می‌شود و نه تضمینی برای ادامه‌اش دارد» (کانت، ۲۰۱۵: ۱۶). در این خصوص اراده‌ی جدی حکومت افغانستان بارها ثابت شده است و تلاش فراوانی برای متقاعدکردن حکومت پاکستان برای انعقاد پیمان‌های امنیتی و حل و رفع بحران جاری میان دو کشور از سوی حکومت افغانستان انجام گرفته است. اما آنچه باعث شده است که تا کنون نتیجه‌ی عملی چندانی به دست نیاید، عدم تثبیت و نهادینه‌شدن دموکراسی و حضور مؤثر مردم در سیاست‌گذاری در کشور پاکستان است. نکته‌ی منفی دیگر این است که از آن‌جا که موضوع مورد مناقشه میان دو کشور افغانستان و پاکستان، «مسئله‌ی پشتونستان» با حیات و بقاء پاکستان مرتبط است، حکومت این کشور مدیریت روابط با افغانستان و سیاست‌گذاری راجع به آن را به ارتش و نهاد استخباراتی این کشور، آی.اس.آی واگذار کرده است و طبیعی است که نظامیان را میانه‌ی خوبی با دیپلماسی و مذاکره و سازش نباشد و تنها از طریق مبارزه و اقدامات خشونت‌آمیز در پی تأمین اهداف مورد نظر باشند. از این جهت است که تثبیت دموکراسی و قواعد آن به‌خصوص «افزایش نقش مردم» در حاکمیت و سیاست‌گذاری در هر دو کشور ضروری است. در افغانستان از این‌رو که به سمت پذیرش خط دیورند حرکت کند و در پاکستان از این‌رو که ابزار نظامی و شیوه‌ی خشونت‌آمیز را برای تعامل بر سر مسئله‌ی پشتونستان و بحران میان دو کشور کنار بگذارد.

نکته‌ی بسیار مهم دیگری که باعث تداوم بحران امنیتی در منطقه و افغانستان شده است، دخالت و حضور نظامی مستقیم قدرت‌های بزرگ جهانی است. نقطه‌ی عزم این مقاله نیز، انگشت تأکیدنهادن بر نقش منفی و مخرب حضور نظامی شوروی در افغانستان بر ایجاد و آغاز بحران امنیتی جاری در افغانستان بود. نظامیان شوروی پس از یک دهه در ۱۹۸۹ از افغانستان خارج شدند. در طول آن یک دهه، و بعد از آن اغلب کشورهای منطقه‌ای به ایفای نقش در بحران افغانستان پرداخته‌اند. در سال ۲۰۰۱ نیز متعاقب حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ایالات متحده اقدام به تهاجم نظامی به افغانستان نمود. «ایالات متحده در راستای استراتژی حفظ

هژمونی جهانی خود، ۲ چالش عمده را فراروی خویش تشخیص داده است؛ اسلام سیاسی و قدرت‌های در حال ظهور» (عارفی، ۱۳۹۱: ۷۳). علاوه بر اسلام سیاسی که دو طرح «خاور میانه بزرگ» و «خاور میانه جدید» برای مقابله با آن از سوی ایالات متحده طراحی شده است، تهدید دیگری که ابرقدرتی ایالات متحده و ساختار تک‌قطبی نظام را تهدید میکند، برآمدن قدرتهای منطقه‌ای است که با رشد شتابان اقتصادی خود ایالات متحده را به هراس افکنده‌اند. به نظر میرسد مهم‌ترین قدرت منطقه‌ای در حال ظهور (Regional Rising Power) چین است که «با نوعی عملگرایی سرسختانه در طول تنها سه دهه» (ذکریا، ۱۳۸۸: ۹۳) توانسته است خود را به سطح بالای رشد اقتصادی برساند. توان و رشد بالای اقتصادی به سادگی قابل تبدیل به توانایی سیاسی و نظامی است. از همینرو «چین در حال کسب استعداد معارضه جویی با ایالات متحده و تضعیف امنیت آن کشور است» (چرنوف، ۱۳۸۸: ۶۷) که همین امر سیاستمداران این کشور را در فکر رقابت با آمریکا و افزایش نقش خویش در مسائل بین‌المللی افکنده است. حضور چندین قدرت در حال ظهور در کنار نوعی تفکر همگانی در میان جهانیان مبنی بر زوال قدرت آمریکا، سیاستمداران ایالات متحده را به این فکر انداخت که با حضور نظامی مستقیم در افغانستان و البته پس از آن در عراق با ترویج این فکر به مقابله برخیزند.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

افغانستان از منظر جغرافیایی در موقعیتی قرار دارد که آمریکا با حضور مستقیم در این کشور می‌تواند هر دو تهدید یاد شده در بالا را کنترل نماید و «اهرمی است که به کمک آن می‌توان رفتار کشورهای را که در منافع متضاد با آمریکا قرار دارند کنترل کرد» (شفیعی، ۱۳۸۸ ب: ۱۱۵). از موقعیت جغرافیایی افغانستان در بعضی تحلیل‌ها به هارتلند آسیا تعبیر می‌شود (محمودی، ۱۳۸۹: ۲۵۱) از یک سو در قسمت شرقی منطقه خاور میانه قرار دارد که طرح خاور میانه بزرگ در شرق از افغانستان و پاکستان شروع می‌شود و در غرب تا موریتانی در شمال آفریقا امتداد می‌یابد. از سوی دیگر افغانستان در نقطه کانونی و اتصالی مناطق مهم، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خاورمیانه، آسیای مرکزی، شبه قاره و شرق آسیا قرار دارد. «تعیین اینکه افغانستان به آسیای مرکزی یا شبه جزیره هند و یا به خاور میانه تعلق

دارد، مشکل است» (مارسدن، ۱۳۷۹: ۱۲). اهمیت مناطق یادشده علاوه بر ابعاد استراتژیکی و اکونومیکی به دلیل آن است که مهم‌ترین قدرت‌های در حال ظهور دنیا و رقبای ایالات متحده در این مناطق قرار دارند. کشورهای روسیه، هند، پاکستان و ایران و کنترل اقدامات این کشورها نیز به گونه متفاوتی برای ایالات متحده اهمیت دارد. در این میان ایران که سردمدار گفتمان اسلام سیاسی است در سیاست‌ها و استراتژی‌های ایالات متحده حجم فراوانی را به خود مشغول داشته است (عارفی، ۱۳۹۱: ۴).

ایالات متحده برای مقابله با دو چالش مذکور نیاز به حضور در افغانستان و منطقه، و این نیاز به میزانی از وجود بحران امنیتی در افغانستان و منطقه دارد تا توجیه‌کننده حضور ایالات متحده باشد. نکته بسیار مهم و مرتبط با بحث این مقاله این است که ایالات متحده می‌تواند با سازوکارهای گوناگون حکومت افغانستان و سایر کشورها را با منافع خویش هم‌سو نماید، اما در صورت تثبیت دموکراسی و نهادینه‌شدن نقش مردم در سیاست‌گذاری در افغانستان و سایر کشورها، ایالات متحده به‌سادگی نخواهد توانست حکومت‌ها را راضی به حضور نظامی خویش نماید. کافی است دو مسأله مدنظر مردم قرار گیرد. این‌که ایالات متحده برای اهداف خویش، نیاز به حضور نظامی در منطقه دارد، و برای توجیه حضور نظامی، نیاز به وجود/ ایجاد میزانی از بحران امنیتی دارد. به بیان دیگر، تا زمانی که ایالات متحده در افغانستان باشد، بحران امنیتی این کشور و منطقه حل و رفع نخواهد شد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی این مسأله پرداختیم که حکومت‌داری در افغانستان یک اولویت اساسی را فراروی خویش تعریف کرده است به‌عنوان تأمین امنیت. از سوی دیگر، بحران امنیتی جاری در افغانستان ریشه خارجی و منطقه‌ای دارد. نکته مهم این است که یکی از عوامل مهم و مؤثر که باعث شده روابط کشورهای منطقه به خصوص افغانستان و پاکستان در شرایط خصمانه کنونی تداوم یابد، عدم حضور مردم در قدرت، حکومت و سیاست‌مداری بوده است. حضور مردم به‌صورت مستقیم و فوری از طریق وجود انتخابات، سیستم حزبی و

احزاب صورت می‌گیرد که در وهلهٔ بعدی در حکومت‌داری و سیاست خارجی حکومت‌ها تأثیرگذار است.

حکومت‌داری در این کشورها تا کنون در اختیار گروه خاصی از طبقهٔ اجتماعی بوده است. در پاکستان نظامیان نقش مهمی در حکومت‌داری دارند و اصولاً مسألهٔ افغانستان، برنامهٔ هسته‌ای و منازعهٔ کشمیر تحت کنترل نظامیان و ادارهٔ آی‌اس‌آی قرار گرفته است. در افغانستان نیز قبل از دوران دموکراتیک کنونی مردم کاملاً در حاشیه بودند و در حکومت‌داری و سیاست نقشی نداشتند. در شرایط کنونی اندکاندک از طریق نهادهای مدنی، احزاب و انتخابات در حال تأثیرگذاری و ایفای نقش هستند. نکتهٔ امیدوارکننده این است که در صورت تداوم شرایط دموکراتیک در افغانستان و پاکستان و سایر کشورهای منطقه، می‌توان شاهد افزایش نقش مردم در حکومت‌داری بود، که در نهایت باعث تأثیر مثبت در رفتار سیاست خارجی این کشورها، کاهش خصومت در روابطشان و حرکت به سوی حل بحران امنیتی جاری شود. هر اندازه که نقش و تأثیرگذاری نهادهای سنتی و بانفوذ در حکومت‌داری و سیاست‌گذاری در کشورهای منطقه کاهش یافته و نقش مردم به واسطهٔ احزاب و نهادهای مدنی از طریق برگزاری انتخابات در حکومت‌داری افزایش یابد، به همان اندازه می‌توان به حل بحران امنیتی جاری و ایجاد رویکرد همکارانه در روابط منطقه‌ای امیدوار بود.

منابع

۱. الزویری، محبوب، (۲۰۱۲)، ایران و حوزهٔ خلیج فارس: اختلاف سیاسی متوقف نمی‌شود، برگرفته از سایت بی‌بی‌سی فارسی ۱۳ ژوئیه ۲۰۱۲: <http://www.bbc.co.uk/persian>
۲. پرهام، باقر، (۲۰۱۵)، مقدمهٔ مترجم در کانت، امانوئل، طرحی فلسفی به سوی صلح ابدی، ترجمهٔ باقر پرهام، نشر آنلاین توانا.
۳. چرنوف، فرد، (۱۳۸۸)، نظریه و زبر نظریه در روابط بین‌الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض، مترجم علی‌رضا طیب، تهران، نشر نی.
۴. دهشیار، حسین، (۱۳۹۱)، خاور میانه: خطر استراتژیک برای آمریکا، برگرفته از سایت مرکز بین‌المللی مطالعات صلح: <http://peace-ipsc.org>
۵. زکریا، فرید، (۱۳۸۸)، جهان پس‌آمریکایی، مترجم احمد عزیزی، تهران، نشر هرمس.

۶. شفیعی، نوذر، (۱۳۸۸)، بازتولید قدرت در افغانستان: تبیین قدرت‌یابی طالبان، مجله مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره ۴.
۷. ظنین، ظاهر، (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، انتشارات شریعتی.
۸. عارفی، مهدی، (۱۳۹۱)، بررسی چشم‌انداز روابط استراتژیک افغانستان و ایالات متحده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.
۹. عارفی، مهدی، (۱۳۹۴)، چرایی تغییر موازنه در سیاست خارجی افغانستان، سایت تحلیلی دیپلماسی ایرانی: <http://www.irdiplomacy.ir>
۱۰. کانت، امانوئل، (۲۰۱۵)، طرحی فلسفی به سوی صلح ابدی، ترجمه باقر پرهام، نشر آنلاین توانا.
۱۱. مارسدن، پیتر، (۱۳۷۹)، طالبان: جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان، مترجم نجله خندق، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۲. محمودی، مهدی، (۱۳۸۹)، بررسی مقایسه‌ای رقابت‌های منطقه‌ای و تحولات افغانستان، فصل‌نامه دیپلماسی صلح عادلانه، شماره دوم.
۱۳. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۸)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، نشر سمت.
14. Barfield, Thomas. (2010) *Afghanistan; A Cultural and political history*, New jersey, Princeton University Press.
15. Doyle, M. (1986) "Liberalism and World Politics." *American Political Science Review*, 80. (Reprinted in Mingst and Snyder, eds., 2001).
16. Lepgold, J. and Nincic, M. (2001) *Beyond the Ivory Tower*, International Relation Theory and the issue of Policy Relevance. New York: Columbia University Press.